

یادی از یک قهوه‌خانه قدیمی، گمشده در خیابان ارگ مشهد

«گلستانی» که ابراهیم ساخت

لیلا کوچک زاده

شاید همان زمانی که مهدی اخوان ثالث، شعر خوان هشتمش را می سروده است: قهوه‌خانه گرم‌وروشن، مردنقال آتشین پیغام‌راستی کانون گرمی بود،، قهوه‌خانه گلستان در یک گوشه از خیابان ارگ تاریخی مشهد، پذیرای قشرهای گوناگون مردم شهر بوده است. در مشهد دهه ۳۰ و ۴۰یا کمتر از نیم میلیون جمعیت و چند محله و خیابان اصلی، حضور یک قهوه‌خانه در محله اعیان نشین شهر، فرصت خوبی برای اجتماعات کوچک دوستانه بوده است. قهوه‌خانه گلستان بامدیریت مرحوم سید ابراهیم کشفیان، محل قرار تمام اوستا کارهای ساختمانی و بنام مشهد بوده است. هر چند پهلوانان و کشتی گیران مشهدی هم می آمدند، عباس کلمکانی، حاجی گلکار، تعریف می کنند پهلوان احمد وفادار آن قدر در شت هیکل بوده است که هنگام ورود، شانه اش را خم می کرده. داش مستی ها و کلاه مخملی ها هم قرار شان اینجا بوده و معلمان، در گفت وگوبا پسر و داماد سید ابراهیم کشفیان، درباره این قطعه گمشده خیابان ارگ (امام خمینی (ره) گفتیم که جایش را از سال ۱۳۵۱ فروشگاه پوشاک پر کرده است، نوشته ایم.

- قهوه‌خانه گلستان و ارگ تاریخی مشهد

خیابان ارگ پس از دهه ۳۰ چندکافه داشته که مشهدی ها بعدها بانام پکی‌شان بیشتر از بقیه همدم می شوند و آن هم کافه معروف «داش آقا» بوده، محل آمدو شد شاعران. اما شاید خیلی ها ندانند همان دوران یک کافه دیگر هم در مشهد وجود داشته که مشتری هایش را معماران، بناها و پهلوانان تشکیل می داده اند. کافه‌ای که «گلستان» بوده اما یادش این روزها در خیال موسید کرده‌ها خاک می خورد. صاحب قهوه خانه گلستان، سید ابراهیم کشفیان، متولد ۱۲۹۶ خورشیدی بوده است. او فرزند آقا سید حسین، سقا باشی حرم حضرت رضا^(ع) بود و از نوادگان علامه کشفی، شیخ اسم و رسم داری که مقبره اش در بروجرد، زیارتگاه است. اما ماجرای راه اندازی قهوه خانه گلستان چه بوده است؟

سید ابوالفضل کشفیان، پسر کوچک آن مرحوم، تعریف می کند: پدرم در زمان جنگ جهانی دوم، کامیون داشت و اسرایی جنگی شوروی را از مرز باجگیران به مشهد می آورد. کامیونش را که می فروشد، همین مغازه حد فاصل امام خمینی ۱۶ و ۱۸ را می خرد و چلوکبابی «چهارفصل» را حوالی سال ۱۳۳۱ برپا می کند. ولی خیلی زود تصمیم می گیرد که قهوه خانه دار شود. همین است که از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۶، سند این گوشه خیابان ارگ را باره اندازی «قهوه خانه گلستان» به نام خود می کند. چند سال بعد اما وقتی فرزندش بزرگ شدند، تصمیم می گیرد قهوه خانه را به فروشگاه لباس تبدیل کند و می شود یکی از مغازه های خوش پوش های مشهد. بعد از در گذشت او همچنان فرزندان و دامادش این فروشگاه‌تک وشلوارهای مردانه را برای مشهدی ها حفظ کرده اند.

- طاووسی که مردم به تماشایش می ایستادند

قهوه خانه گلستان یکی دوسال بعد از شروع به کار، صاحب یک گچ بری خیلی خاص می شود، آن هم به دست یک گچ بر اصفهانی معروف به نام «اوستا حسین اصفهانی» که برای آستان قدس گچ بری می کرده است. البته



پوشاک پسران آقا سید ابراهیم، بین ایستگاه سراب و چهار طبقه قرار گرفته است. تقریباً می توان گفت هیچ یک از شغل های هم دوره با قهوه خانه گلستان در دهه ۳۰ و ۴۰ دیگر وجود ندارند. البته ساختمان ها هستند که گاه دست نخورده باقی مانده اند، ولی متروکه. آقای کشفیان برای ما توضیح می دهد که چه مشاغل و آدم هایی اینجا حضور داشته اند. او می گوید: زمانی که قهوه خانه فعال بود، طبقه بالا دادگستری بود که بعدها به هتل حافظ تبدیل شد و الان خالی افتاده است. آن زمان که هنوز خبری از لوله کشی آب و برق نبود، یک شیر فشاری برای مصرف آب مغازه هادر خیابان گذاشته بودند. چراغ توری های مغازه مارا اوستا غلامرضا چراغ ساز می آورد. بلندقد

سال ۶۴، کل مغازه بازسازی می شود و دیگر اثری از آن گچ بری هایی که مردم برای تماشایش مقابل قهوه خانه توقف می کردند، نیست. آن طور که آقای کشفیان تعریف می کند، اوستا حسین و شاگردش، اوستا ابوالقاسم، در ورودی مغازه و پشت پیشخوان، داخل طاق ضربی آجری، طاووس بزرگ رنگارنگی را گچ بری می کنند، طاووسی سه متری که دور و برش کلی گل و تزئین داشته و بال هایش به سمت در مغازه کشیده شده بود و زیرش مهتابی های رنگی روشن می کردند. دور تا دور مغازه را هم گچ بری می کنند. او تعریف می کند: وضع مالی اوستا حسین خیلی خوب بود. قدش کوتاه بود و شکمی برآمده داشت. یک کادریاک مشکلی هم داشت و راننده اش او را می برد و می آورد. پاتوقش اینجا بود و شب کارگرهاش را ردیف می کرد که فردا بروند سر کارهای مختلف. یک نفر دیگر هم کادریاک داشت، شازده قهرمان. او هم با کادریاکش می آمد. یک بلبل هم همیشه همراهش بود.

- ماهی هایی که توی دهان آب می شد!

ظرف های رویی، نان سنگک و ریحان و ترشی. درهای آبی چهارلخت که یک در بازشوی



پاتوق بناها و معماران سرشناس مشهد

قهوه خانه گلستان، پاتوق آدم های مختلف و می توان گفت محملی خودمانی بوده است برای قرارهای کاری و بستن قرارداد و کپ و گفت های این چنینی که در کنار رفاقت و دوستی با صاحب قهوه خانه، لحظاتی مفرح برای همه ایجاد می کرده است.

آقای کشفیان تعریف می کند: قهوه خانه سر شب، پاتوق بناها و معمارها و گچ برهای معروف مشهد بود. می آمدند چای می خوردند و کارهای فردا را با کارگران شان هماهنگ می کردند. یکی شان اوستا ناب بود، بئایی بسیار کاربلد که هنرش در نماهای سنتی ساختمان بود. دانشجو یان دانشگاه فنی و مهندسی و معماری مشهد همیشه دنبالش بودند و در همین کافه، او را می دیدند و اشکال های درسی



کوچک برای رفت و آمد داشتند و جریان هوای مطلوب وقتی در پشتی کافه را هم باز می گذاشتند و حوض کوچکی در انتهای کافه. هیچ کدام از این ها از خاطر سید ابوالفضل کشفیان نمی رود. وقتی از مدرسه می آمده، او هم کمک دست کارگران قهوه خانه می شده است. تعریف می کند: یک نفر پای فرمی ایستاد که قیای بلندی داشت و دستار می بست. بهش می گفتیم «بابا». پیرمردی بود که خیلی سربه سر ما می گذاشت. ناها را اینجا زمانی، دیزی و گوشت بود و زمانی هم آشپز ترک داشتیم و غذا های دیگری هم مثل خورشت و ماهی درست می کرد. آقا همیشه در باره ماهی هایش می گفت طوری ماهی را درست می کنند که استخوان هاش توی دهان آب می شود. شب ها ولی غذا نبود، فقط چای بود. قلیان هم داشتیم.

- آقای مازاتپوش

انگار یک سر همه جذایت های قهوه خانه گلستان، به صاحب آن برمی گشته است، به همین دلیل بین حرف های پسر و دامادش، آقای خانی، یادآوری رفتار و منش و حتی ظاهر آن مرحوم، تمام نشدنی است؛ «سید ابراهیم در مقطعی دستار سبزی می بست و برای همین «آقا، صدایش می کردند. زمانی هم دستار سبز به کلاه مشکی مخملی تبدیل شد و تا آخر عمرش هم کلاه شاپو پوشید. همیشه پیراهن سه دکمه سفید جلوبسته می پوشید با کت وشلوار مشکی بدون چاک، یقه تیز چهار دکمه یک پالتو سنگین

شهباز تر که و... غلامحسین پشمی را خودم دیده بودم. آدم لاغر اندامی بود. این ها منش خودشان را داشتند. ولی حرمت آقا را نگه می داشتند. یادم است یک بار یکی از آن ها مست آمده بود اینجا و پدرم مثل فیلم هزار دستان از شیشه پرتش کرد بیرون. یک نویسنده هم می آمد اینجا. روزی که کتابش را چاپ کرد، با کتابش آمد اینجا. یادم است تصویر جلد کتاب، خانه ای بود که آتش گرفته بود. اسم کتابش، «جنون خود ساخته» بود.

او از میز و صندلی های لهستانی نیز که در فضای چهل متری کافه چیده شده بود، تعریف می کند و از شب های پرپها هوی اینجا. می گوید: شب ها نقال داشتیم. مرشد حسن خیلی معروف بود، شاهنامه خوانی می کرد. کافه غلغله می شد. مرشد به بخش حساس داستان که می رسید، باقی را می گذاشت برای شب بعد و این طوری مردم را پای نقل هایش می کشاند.



نماهایی از فروشگاه پوشاکی که جایگزین کافه گلستان شد



گذری بر تاریخ جشن ارمرداد در ایران باستان
بی مرگی نام یک فرشته است



هادی دقیق

داشته های فرهنگی بازمانده از فلات ایران کم نیستند. آیین مردادگان یکی از رسوم باستانی فلات ایران است که برای بزرگداشت گیاهان زمین، نگهداری از آن ها و سرسبز و بارورنگهداشتن زمین برپا می شده است. اما گر خوردن همه این آداب با رسوم دینی زمانه، پشتوانه ای برای ماندگاری آن ها شده و به فلسفه شکل گیری شان عمق بخشیده است.

- ارمرداد به چه مهناست؟

ذیل تعریف واژه «ارمرداد» در لغت نامه دهخدا آمده است: «در اوستا امرتات است... بخش اول آن از دو جزء ساخته شده است. نخست «ا» که از ادوات نفی است، یعنی نه. برای این جزء در فارسی «نا» یا «بی» آورده می شود. جزء دوم، مرت است. یعنی مردنی و در گذشتنی و نیست شدنی. بنابراین ارمرداد یعنی بی مرگ و آسیب ندیدنی یا جاودانی و باید ارمرداد با ادات نفی «ا» باشد، نه مرداد معنی بر خلاف آن را می دهد....

در فرهنگ معین نیز در دنباله واژه ارمرداد می خوانیم: «بی مرگی نام یکی از هفت امشاسپند (فرشته های آیین دینی ایران باستان) نماد جاودانی اهورا مزدا، نام هفتمین روز از هر ماه خورشیدی و نیز نام ماه پنجم از هر سال خورشیدی است.»

با این همه، «در سراسر این متن، مرداد را بدون الف ابتدای واژه به کار می بریم، زیرا تا جایی که تاریخ گواهی می دهد، بیش از هزار سال است که ایرانیان ماه پنجم سال را ارمرداد تلفظ می کنند که «نوروزنامه» خیام و «آثارالباقیه» ابوریحان بیرونی جزو قدیمی ترین آن هاست.

بیرونی در همین کتاب می گوید: «مرداد ماه که روز هفتم آن مرداروز است و آن روز را به انگیزه پیش آمدن دونام باهم، جشن می گرفتند.» همچنین، یافشاری بر ادای درست این واژه براساس آنچه از لغت نامه دهخدا آمد، پای واژگان بسیاری را به میان می کشد که بر ادای درستشان یافشاری نشده است.

- اوج گیرد در مه مرداد روز

در آیین زرتشت، خرداد و مرداد، امشاسپندان کمال و دوام در جهان مینوی و پرستاران آب و گیاه در جهان خاکی، همواره در کنار هم جادارند. هدف از بازگو کردن این مطلب، اهمیت آب و گیاه از روزگاران قدیم در چله تابستان است که پیام های تاریخی ارزنده ای دارد.

اماد رگات ها، کهن ترین بخش اوستا، و چیزی که در دست ماست، فقط یک بار مستقیم به این واژه ها اشاره شده است. براین اساس، برخی پژوهشگران بر این عقیده اند که نیایش های مربوط به این دو امشاسپند بلند مرتبه از مجموع هفت امشاسپند، از بین رفته است. چه اینکه از بقیه امشاسپندان و اهمیت شان اطلاعات به نسبت خوبی به دست ما رسیده است.

متأسفانه دانش مادر باره مردادگان بسیار ناچیز است. گردیزی در «زین الاخبار» فقط به آوردن نام دو جشن خردادگان و مردادگان بسنده کرده است و بیرونی نیز در «آثارالباقیه» آورده است: «مردادماه، روز هفتم آن روز مرداد است و آن روز را عید می گیرند و به واسطه توافق دونام، مردادگان گویند. معنای مرداد آن است که مرگ و نیستی نداشته باشد و مرداد فرشته ای است که به حفظ گیتی و اقامه دواها و غذا هایی که اصل آن ها نبات است موکول شده است. «مرداد فصل جمع آوری غلات است و روزهای بلند و آفتاب داغ چله تابستان نیز بازنده های سال است.

- ز مرداد باش از بر و یوم شاد

از این گفته ها برمی آید که جشنی در روز هفتم مرداد برپا بوده است. ریشه واژه «جشن» در زبان اوستایی به «یسنه» برمی گردد که در دوره های بعد به یسن و جشن می رسد. در ایران باستان جشن های فراوانی برپا می شده است که در پیوند دیرینه با طبیعت و فراطبیعت، نمودهای فرهنگی ما را نشان می دهند. چه اینکه ردپای رخداد های تاریخی و آرمان های آن مردم را می توان درون ریزه کاری های جشن هار د یابی کرد. مردادگان نیز یکی از جشن های دوازده گانه سالانه در روز هم نام شدن روز و ماه بوده است. هریک از این جشن های دوازده گانه نیز گلی ویژه ای دارد که گل مرداد، زنبق است.

- جشن خرمن در خراسان

در کتاب «جشن های فراموش شده ایران باستان» نیز آمده است که چند روز بعد از مردادگان، یعنی ۱۰ مرداد، جشنی به نام چله تابستان برپا می شد که بیشتر در روستاهای جنوب خراسان امروزی رواج داشته است.

جشن چله تابستان یا جشن خرمن در میانه فصل تابستان در منطقه خراسان به نوعی تداوم مردادگان است که مردم و کشاورزان برگزار می کنند. این جشن که جشن شادمانی و نشاط بی مرگی است، بیشتر در کنار چشمه سارها و باغ ها و مزرعه های خرم در دامن طبیعت برپا می شده است.

جشن چله تابستان در یکی از جمعه های میانه مرداد ماه به نشانه پایان سال زراعی برگزار می شود و مردم همه مراحل کاشت و داشت و برداشت غلات تا خرمن کو بیدن را جشن می گیرند، آن هم در روزهای بلند سال و زمانی که آفتاب داغ تابستان عمود بر سرزمینمان می تابد.

منابع:

جشن ها و آیین های ایران از دیروز تا امروز، منصوره میرفتاح.
جشن های ایران باستان، حسین محمدی.

جشن های ایرانی، پرویز رجبی.

جشن های فراموش شده ایران باستان، بهروز بیگوندد.